

اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب بقتل رسانند و جمیع این درجات
 قدسی را عجم شنیده نمود و چنانچه در حدیث مذکور است و شنیدند
 و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا این خسرا لعین ارض
 در این احادیث که جمیع آن مثل شمس در وسط سما ظاهر شد نظر نمی نمایند
 و اقبال بحق نمی جویند و بعضی احادیث که معنی آنرا در اکت نموده اند
 از ظهور حق و جمال الله اعراض بسته اند و بهتر مقرر گردیده اند نیست
 این امور مگر از اعراض فقههای عصر و علمای عهد نیست که صادق بن محمد
 میفرماید فقهائ ذالک الزمان شر فقهائ تحت ظل السماء منهم
 خرجت الفتنه و ایهم تعود و از فقها و علمای بیان استعدا فیما یم که چنین
 نمایند و بر وجهی که در الهی و نور ربانی و صرف ازله و مبدء و منتهای
 مظاهر غیبی در زمین مستغاث وارد دنیا و در دنیا آنچه در این کور و
 شد و بقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بان مظهر علوم باقنا
 ربانی حاضر نمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که
 از روسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد و همچنین در هر غدی
 بر نفس استیصال قدسی بر خیزد و اصحاب السلطان وجود و جوهر مقصود

فوائد الذی لاله الاهی که با انتم ابتلاء و با ساء و ضراء که از اعداد اول و
 الکتاب وارد شد نزد آنچه که از اجزاء وارد شد معدوم صرفست
 و مقصود سجت باری چه اظهار نامیم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت
 این بیان نه و این عجب در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور ات
 محدث بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت جنت بار نمودم و سر در بیابانها
 فراق نفسا دم و دو سال و صد و ده صحرائی بحسب سیر بر دم و از عیونم
 عیون جاری بود و از قلبم بگردم ظاهر چه لیبالی قوت دست نه ادویه
 ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و زایای متواتره فوالذی
 نفسی بید و کمال سرور موجود بود و نهایت شرح مشهود زیر که از ضرر
 و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسومی غافل
 و غافل از این که گنند قضای العسی اوسع از خیالست و تیر تقدیر او مقتدر
 از تدبیر سرور از گنندش نجات نه و جنایش را جز رضا چاره نه قسم بخدا
 که این مهاجرتم را خیال مرا حجت نبود و مسافرتم را امید موصلت نه و
 مقصود جز این نبود که محل اختلاف اجاب نشوم و مصدر انقلاب
 اصحاب بخردم و بسبب ضراء حدی نشوم و علت خزن قلبی بخردم غیر از آنچه

ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه بر نفس محلی بست و بهوای خود خیالی نبود
 باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لا بد است ایام نمودم و بربح
 شدم و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سینه
 میکند رد که اعداء در ابداً این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه
 جمیع مطلق شده اند مع ذلک نفس از اجباب نصرت نمود و بهیچ وجه
 اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر خیزند که متوالی و متواتر قیلاً و فعللاً
 مثل غیث باطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان بر کف خاضع
 که شاید از عنایت الهی و فضل سبحان این حرف مذکور مشهور در سلسل
 نقطه و کلمه مستوره فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالذی نطق
 الروح با مره آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی با بقدر شیدا اتمم القبول
 بلا حول و لا قوة الا بالله و اتانیه و اتانا الیه راجعون صاحبان هبوط
 که از صبای حب نوشیده اند و کامی بکام نفس بر نه داشته اند دلائل
 و برهان و حجت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منبج الهی است
 اظهار شمس در فلک چارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
 الهی و اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات متقنه

و اشارات محکم که در نقل اکبر که در تفسیر ربانیه است در میان عباد و این
 احادیث و افسحی که اصحیح از بیان و تبیان است از همه غافل و معترض
 شده اند و چند حدیث که با دراکت خود مطابق نیافته اند و معنی انرا ادرک
 ننموده اند متمسک بآنها شده و از سلسل خسر ذوالجلال و زلال
 بیروال جمال لایزال محسوم و مایوس مانده اند و ملاحظه فرمائید
 که در اخبار سنه ظهور آنویه نور در چشم ذکر فرموده اند مع ذلک
 شاعر شده اند و در نفس از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث
 الحدیث فی سنه البینین ^{در سنه البینین} المفضل سل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنه البینین
 یظهر امره و یعلو ذکره باری تحسیر است از این عباد که چگونه با این اشارات
 و آنچه لاشعرا حق استرازموده اند مثلاً ذکر حزن و سخن و ابتلا که بر آن
 خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی
 قائمها اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة
 من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقہ و العلامة
 من یوسف السجن و التقیه و العلامة من محمد الطیبه با ثمار مثل قرآن با این
 حدیث باین محکم که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده

مع ذلك احدی مستنبه شده و گمان ندارم که بعد منم متنبه شوند
 الا من شاه ربك ان الله سمع من شياء و ما انا بسمع من في القبور و
 بر آنجناب معلوم بود که الطیار هویه و حمامات از تیه راد و بیانت
 بیانی بر حسب ظاهر بی رفرو نقاب و حجاب فرموده و میفرماید تا سر آ
 باشد هدایت کننده و نوری را و نمایند و تا سالکین را بمعارج قدس
 رسانند و طالبین را بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات
 مکتوفه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرماید تا ^{مغلین}
 آنچه در قلب پنهان نمود و اندک ظاهر شود و حال نفسان با هر کرد و نیست که ^{بی}
 بن محمد میفرماید و الله لم یخض و الله لیغریبن اینست میزان العی و محک ^{صید}
 که عباد خود را بان امتحان میفرماید و احدی بی معانی این بیانات خبر و مکر
 قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و ائمه و مجرده و مقصود در امثال اینگونه بیانات
 معانی ظاهریه که مردم ادراک نمیکنند نبود و نیست اینست که میفرماید لکل
 علم سبعون و حیاء و لیس من الناس الا واحد و اقام العالم یتب باقی الوجه
 بین الناس و انما قال من حکم کلهم و یزید منها احدی و سبعین و حیاء و لنا کل منها
 المخرج باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی روایات و بیانات که در عالم

ملک آثار آن ظاهر شد و مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند بر عدم
 ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که مقصود آنست که دین چه بود
 چنانچه از حدیث مستفاد می شود پس باید عباد با نیکوئی عبارات خود را از قیودنا
 ممنوع سازند و از ابلیس سوال نمایند تا اسرار استوره بلا حجاب ظاهر و واضح
 شود و لیکن احدی از اهل ارض مشاهد نمی شود که غالب حق باشد بلکه در مسائل
 فاسقه رجوع بمطابق هر حدیه نماید کما در ارض شیطان ساکن و باطل یعنی و طغیان متبع
 لکن الله یفعل ما یشاء کلیم تعلمه و یومئذ یخافونهم کما یخافون الله فی الآله و کذکک فی
 وحتم القول بقوله تعالی و من یعس عن ذکر

الرحمن نقیض لشیطانا بقوله قرین

و من اعرض عن ذکر می فان

لا معیشتهم ضنکنا و کذکک

نزل من قبل ان انتم یعلمون

الرفول من الباء و الهاء و اسلام علی سلسله الوفا

فی سدره المتهمی سبحان ربنا الاعلی

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

کام دنیا مرد لانا کام کرد

ز دیو حق را از دیو کج
نظر پاکت دست کرد
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق
حقیقت خلق خلق

بیا ایام هر چه میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

با صفا و آئین
بهر چه که میگذرد

بیت الله سار و خوان
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد

تافت نور حج مالک نور تو
داده حق خج عین دلداد
باید در جوش کز یاد جوش است
باید از ماست شده از اراد
ما چو ز بنوریم رقابها چو نوم
هر که این بنام باکند باید از این فایز فراوانی بگوید

عمر در چه مقصود
حکمت در خانه و مالک
نحوه سر اجماع
آینه نادر طبرستان
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد
بهر چه که میگذرد